

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
و على آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قال امام الصادق عليه السّلام حقيقة العبودية عبارتٌ أن ثلاثة أشياء أن لا يرى العبد لنفسه فيما
حوّله الله ملكاً لأنّ العبيد لا يكون لهم ملكٌ يرون المال مال الله يضعونه حيث أمرهم الله به و لا يدبر العبد
لنفسه تدبيراً.

صحبت راجع به كيفيت تدبير امور بود براساس امور شخصى و امور عائلى، امور در منزل
تدبير امور در منزل و همينطور امور خارج از منزل و اشتغال به مسائل خارج از محيط منزل راجع به
اشتغال خارج مطالبى عرض شد و همين طور راجع به مسائل در منزل و كيفيت ارتباط بين افراد و
اعضاء در منزل بنابر مسلك و طريق اسلام و عرفان در آيه شريفه خدای متعال از اين مسؤليت به عنوان
مسؤليت راجح و اهم و اولى ياد مى كند **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً** التحريم، ۶ اى
كسانى كه ايمان آورده ايد خودتان را و عائله خود را و زن و فرزند خود را از آتش و ضلالت دور نگه
داريد.

به طور كلى تصوّر ما تصوّر جامعه و حتّى در ساير ملل و ساير امكنه مختلفه بر اين است كه
براساس آن احساس رحمت و عطوفتى كه بين والدين و بين اطفال حاكم است، آنها مكلف هستند بر
اين كه امور معيشتى آنها را حفظ

کنند و آنها را به سر حدّ رشد از نقطه نظر ظاهری برسانند. این مسأله در بحث عدالت اجتماعی خیلی نمود و ظهور دارد که مبنای عدالت اجتماعی همان طوری که قبلاً به نظر می‌رسد راجع به وظایف حکومت مباحثی را داشتیم در آنجا این بحث مطرح می‌شود و همین طور در محیط خانوادگی و عائلی هم این مطلب مطرح است، که آیا وظیفه حکومت نسبت به افراد جامعه صرفاً تأمین اقتصادی و امنیت اقتصادی و اموری که مربوط به اصلاح و بهبود اوضاع ظاهری افراد مجتمع است می‌باشد، همان طوری که در همه امکنه دنیا از این مسأله به عنوان بهترین الگو و بهترین مبنای اداره حکومت کشور یاد برده می‌شود.

بهترین کشور در مجامع امروز آن کشوری است که دولت او بتواند امنیت اقتصادی را برای تمام آحاد آن کشور تأمین کند، بتواند امنیت رفت و آمد را برای تمام آحاد آن مجتمع و آن کشور تأمین کند، عدم تجاوز به حقوق ظاهری و فیزیکی افراد، این به عنوان مبنای برای اداره حکومت عادلانه در همه ممالک به نظر می‌رسد و این یک مسأله بسیار عامّه پسندی است و ما از حق نگذریم این اولین پایه و اساس برای اداره یک مجتمع به نحوی است که بتواند رضایت تمام افراد را جلب کند و ما این مطلب را الآن در بعضی از کشورها می‌بینیم. و شنیده شده است که از نقطه نظر تأمین اقتصادی واقعاً آن دولتها برای ملتشان سنگ تمام می‌گذارند. یا از نقطه نظر امنیت اخلاقی (نه اخلاقی به آن معنای روانی که آن مسأله بعدی ما است که راجع به آن قضیه هم صحبت شد) واقعاً برای افراد زحمت می‌کشند و

حق هر فردی را در جایگاه خودش قرار می‌دهند، کسی حق تعدی به دیگری ندارد، اگر شخصی پا را از محدوده قانونی خودش فراتر بگذارد کارش با دولت است و دادگاه است و قانون. و یا در امور اقتصادی و یا در معیشت و یا در رفت و آمد این حداقل تقاضایی است که افراد یک جامعه باید از حکومت خود داشته باشند. حالا چه آن حکومت، حکومت اسلامی باشد یا حکومت، حکومت کفر باشد و کلام بعضی از بزرگان که حتی به پیامبر نسبت می‌دهند و البته کلام صحیحی هم است که

الملك یبغی مع الکفر و لا یبغی مع الظلم^۱

حکومت با کفر و بی‌دینی دوام دارد در صورتی که این مسأله عدالت اجتماعی به همین نحو که عرض شد در آن جامعه رایج باشد و اساس حکومت را تشکیل بدهد، ولی با ظلم و تعدی حکومت نمی‌سازد، یک روز این ملت به انفجار خواهد رسید، یک روز این ملت به بن‌بست خواهد رسید، یک روز این ملتی که بر او ظلم روا داشته شده است و افراد هم همه شعور دارند، عقل دارند، احساس دارند، فطرت دارند، وجدان دارند، ادراک می‌کنند، بالاخره به نهایت خواهد رسید. هر حکومتی می‌خواهد باشد، هر دولتی می‌خواهد باشد، دو روزه می‌توان ...،

یادم می‌آید در بعد از انقلاب اسلامی، یک روز من دیدم که این ده‌تومانی‌هایی که آن موقع چاپ کرده بودند عکس مرحوم مدرس خدا رحمتش کند رضوان الله علیه، مرحوم مدرس مرد آزاده‌ای بود، مرد حرّ بود، البته یک اشکالی

^۱ -۱- شیخ مفید، امالی، پاورقی ص ۳۱۰، ملا محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۹ ص ۳۸۳.

هم در کارش بود، اشکال مرحوم مدرس این بود که اگر شخصی دست نیاز به او دراز می کرد دستش را رد نمی کرد ولو اینکه دست از روی تملق باشد و این نقطه ضعف مرحوم مدرس بود و رضا شاه از همین نقطه ضعف آمد سوء استفاده کرد و توانست به حکومت و قدرت برسد و بعد در اولین وهله خود مدرس را گرفتار کند و تبعید کند و بعد هم به شهادت برساند. انسان باید در مقابله با مواضع و مبانی محکم باشد رحم و عطوفت در جای خود مناسب است نه در هر جا،
ترحم بر پلنگ تیزدندان *** جفاکاری بود بر گوسفندان

و در آن وقتی که رضا شاه در نهایت ضعف و استیصال و در نهایت طرد و نفرت قرار گرفته بود چاره را نزدیک شدن و تقرّب به مدرس دانست. نقل می کنند وقتی که وارد مجلس شد و مدرس در کناری نشسته بود همین طور ایستاد و نیامد جلو و دستش را به روی شکم خودش قرار داده بود و به حالت تعظیم و حتی من جایی دیده ام که حتی سرش را هم آورد و آن عتبه را بوسید، اینها همه پدر سوختگیهای سیاست مدارها است. گول این چیزها را نباید بخورید، از سیاستمدار هر چه بگویی برمی آید، هر چه بگویی، برای پیش بردن مقاصد به هر حقه بازی و به هر کلک و به هر نوع ذلتی برای رسیدن مقصود اینها تن در می دهند. ولی انسان آزاده و انسان حرّ این کار را نمی کند، مدرس به او می گوید سرت را بلند کن، سرت را بلند کن، می گوید چه می خواهی؟ می گوید من هر چه شما دیگر بگوئید گوش می دهم، هر حرفی بزنی اطاعت می کنم، آنجا مدرس به او می گوید حالا

برو یک چایی بریز، سماوری روشن بود چایی می ریزد و می آورد و دل مدرس را خلاصه به دست می آورد.

و این غلط است ما این کار را امضا نمی کنیم، وقتی که شما می دانید این فرد، فرد خائنی است و فرد جانی هست و فردی است که فردا صدمه می زند به مُلک و به مَلّت و دین لطمه وارد می کند انسان نمی تواند در مقابل او نرمش به خرج بدهد این نرمش موجب از بین بردن خود و دیگران خواهد شد. علی کل حال، مدرس بسیار مرد آزاده ای بود، مرد خوش نفسی بود، مرد اهل ریاضتی بود، مرد سحرخیز و متهجّدی بود.

واقعاً احساس نیاز به مدرس و مدرسها خیلی ملموس است و نیاز مبرم به امثال مدرس و مدرسها خیلی روشن و واضح است. عکس مدرس را در این ده تومانی چاپ کرده بودند، الآن هم باید باشد قاعدتاً، مرحوم آقا وقتی این عکس را نگاه کردند فرمودند فلانی می دانی این عکس یعنی چه؟ معنایش یعنی چه؟ معنایش آزادی و بقاء حریت است، آن عکس رضاشاه، آن عکس محمدرضا شاه، آنهایی که بودند چه شدند؟ چه شدند؟ همه رفتند دیگر، همه از بین رفتند، طوفانی آمد و دودمان همه را به باد داد به طوری که برای گرفتن جا از این کشور به آن کشور می گشتند که جا پیدا کنند درست شد؟ ولی مدرس چه بود؟ آزاد بود، کسی نتوانست او را فریب بدهد، کسی نتوانست او را گول بزند، با درهم و دینار نتوانستند گول بزنند، چند مرتبه کیسه های طلا همین رضا شاه و نخست وزیرهای قبل از او برای مدرس فرستادند، چند مرتبه فرستادند و اینها را رد کرد و گفت شما که می دانید با همان لهجه اصفهانی اش غذای من که نان و ماست است، نمی دانم عبا هم

یک عبایی است که می‌پوشیم، پس بنابراین این کیسه‌های طلا به چه درد من می‌خورد؟ بلند شوید بروید اینها را به آن کسانی بدهید که ...،

و وقتی هم که تبعیدش کردند در کاشمر، در همان منزلی که داشت خودش سبزی می‌کاشت، بادمجان و کدو و سبزی و اینها می‌کاشت از بیرون هم نمی‌آورد، همین چیزها را می‌گرفت و خودش تک و تنها بنده خدا درست می‌کرد برای خودش تا اینکه بالاخره به شهادت رسید. این علامت چیست؟ این علامت این است که ظلم از بین می‌رود، حکومت ظالمانه از بین می‌رود، نگوییم پس چرا آنقدر طول کشید؟ مگر حکومت رضاشاه و محمدرضا شاه پنجاه سال طول نکشید، ولی بالاخره چه شد؟ بالاخره از بین رفت دیگر و الآن جز بدنامی از آن حکومت چیزی در خاطره‌ها نیست، جز ظلم و ستم و بی‌بند و باری از آن حکومتها چیزی در خاطره نیست.

ولی مدرس چون آزاد بود دوباره یادش، نامش ...، الآن مزاری برایش ساخته‌اند و ما هم بحمدالله موفق شدیم که چندی پیش آن مزار را زیارت کنیم، این نشان دهنده چیست؟ نشان دهنده بقاء حیات و بقاء مسیر زنده‌ای است که این مرد و امثال این مرد در طول زندگانی خودشان داشتند. این حداقل چیزی است که افراد ملت از حکومت خودشان تقاضا دارند ولی مسأله ده درصد است نود درصد دیگر تأمین امنیت روحی و ارتقاء روحی برای افراد جامعه است، این کجا پیدا می‌شود؟ وظیفه حکومت اسلام این است که امنیت حیات روحی و رشد و رقاء نفس و رسیدن به تکامل را برای هر فردی که طالب

است (کس دیگری را مجبور نمی کند) برای هر فردی که طالب است این امنیت را تأمین کند و این معنا، معنای عدالت اجتماعی است. نه عدالت اجتماعی فقط به صورت ظاهر. همین مطلب وظیفه والدین به خصوص وظیفه پدر در محیط داخلی و عائلی منزل است، وظیفه پدر نسبت به افراد در منزل فقط تأمین نان و آب نیست وظیفه پدر در منزل فقط بردن به طیب و درمان و بهبودی از مرض و امثال ذلک نیست، این را یک فرد هم می تواند انجام بدهد یک خدمتکاری هم اگر در منزل بیاید می تواند این کار را انجام بدهد، وظیفه پدر تأمین ارتقاء روحی و به فعلیت رساندن استعدادهایی است که خدای متعال این بدن را برای تأمین آن مسأله خلق کرده است و وظیفه کیست؟ وظیفه پدر است این وظیفه، وظیفه او است که این مسأله را تأمین کند، آنچه که موجب صلاح است برای زن و فرزند خود تأمین کند و اگر چیزی موجب فساد و افساد است از محیط زندگی بیرون ببرد ولو اینکه مورد درخواست و تقاضای آنها باشد. زیرا همان طوری که خداوند پدر را موظف به تأمین معیشت و اصلاح امور ظاهری عائله کرده است همان طور او را به مراتب بالاتر، موظف به تأمین رشد و رقاء دینی آنها کرده است. روایاتی که در این زمینه هست الی ماشاءالله است. از هنگامی که بچه به دنیا می آید چه نوع تربیتی باید نسبت به او انجام بشود، از محیط فساد باید بچه را دور نگه داشت، اتاقی که در آن غیبت است نباید در آن اتاق بچه برود، اتاقی که در آن موسیقی است، صدای موسیقی می آید بچه نباید صدای موسیقی را بشنود و در نفس او اثر سوء می گذارد.

این مطالب، مطالبی بود که سابقاً ممکن بود با استهزاء و سخریه با او برخورد بشود ولی امروزه متوجه شده‌اند که اطفال در همان ایام شیرخوارگی و در همان ماههای اول ولادت بهترین استعداد برای گرفتن مطالب را دارند، این هم دیگر دروغ است؟ خب به ما می‌گویند ما گوش نمی‌دهیم: آقا این حرفها چیست؟ آقا بچه که نمی‌فهمد! آقا بچه که چیزی سرش نمی‌شود! چرا سرش نمی‌شود؟ خیلی هم خوب سرش می‌شود. اینها همه در او اثر می‌گذارند، در اتاقی که قرآن می‌خوانید بچه را بیاورید در همانجا صدای قرآن شما را بشنود، در مجالس عزاداری سیدالشهداء مستحب است بچه‌ها آورده بشوند.

آن وقت این مسائل چه وقت به درد می‌خورد وقتی که بچه، بچه است خب چیزی مشهود نیست اما وقتی که بزرگ می‌شود می‌بینید این به این راه رفت، این به این راه رفت، این مال چه وقت است؟ آن موقع است وقتی که پا به سن می‌گذارد می‌بینید این دارد به یک راهی می‌رود و این یکی دارد به یک راهی دیگر می‌رود که البته من نمی‌گویم تمام علت همین است. ولی به عنوان جزء العله، به قول مرحوم آقا مسأله همین طور است. چرا؟ چون آن آثاری که در آن موقع به واسطه آن اعمال و کردار، در نفس این بچه نقش بسته است آن آثار که دست روی دست نمی‌گذارد، شروع می‌کند به فعالیت، شروع می‌کند به عمل و بعد در سنین بزرگی کم کم، کم کم ما متوجه می‌شویم که دارد خط سیر و مشی یک فرد به یک سمت اتجاه پیدا می‌کند، دارد به یک دارد سمت می‌رود.

نقل می‌کنند از مرحوم شیخ فضل الله نوری رحمت الله علیه، همان شخصی که مشروطه

خواهها

و انگلیسیها او را اعدام کردند. فرزندی داشت، این فرزندش شخص غیر مناسبی بود، با همان مسائل دولتی و سیاسی و با همان مسائل سر و کار داشت و می‌گویند یکی از عوامل اعدام پدر خود همین فرزند بوده است و معمم هم بوده است اتفاقاً، یک روز در یک مجلسی صحبت از این فرزند به میان می‌آید، مرحوم شیخ فضل الله می‌گوید من می‌دانم کجای این قضیه اشکال دارد (البته من عرض می‌کنم به عنوان تمام علت نیست، ولی شاید این دخالتی داشته است در این قضیه) ایشان می‌گویند وقتی که این به دنیا آمد مادرش شیر نداشت و ما مجبور شدیم یک زن ناصبیه که مبغض امیرالمؤمنین علیه السلام بود (ناصری به افرادی می‌گویند که نصب دارند، یعنی عداوت با امیرالمؤمنین دارند و سب می‌کنند و ناسزا می‌گویند به اهل بیت و به امیرالمؤمنین به خصوص، واقعاً پناه بر خدا) ما مجبور شدیم که یکی دو سه روزی این بچه را بدهیم این شیر بدهد و اینطور در آن موقع به من ملهم شد که این شیر دادن یک آثاری را به جای خواهد گذاشت. البته این را خدمتان عرض می‌کنم که تصور نکنید که این حالا تقصیری ندارد، نه این به عنوان جزء از علت هست در اینجا و مسأله اختیار از این گرفته نمی‌شود، ممکن است انسان از نظر روحیه، روحیه‌اش مانند دیگران نباشد، ولی میتواند خود را کنترل کند و اراده را داشته باشد و با بعضی از مسائل روحیه خود را تغییر دهد علی‌کل حال این مسأله این قدر مهم است. اینکه مرحوم آقا در زمان حیاتشان آن قدر تأکید می‌کردند افرادی که اینها به ناراحتیهایی مبتلا می‌شوند و مجبورند که خون بگیرند و بدهند می‌گفتند باید بدانید که این

خون از چه کسی است مال همین جهت است ها. اتفاقاً این مسأله، مسأله بسیار مهمی است، تزریق خون از افراد غیر ملتزم به مسائل این اثرات سوئی دارد، این را باید متوجه بود، اگر چاره‌ای هم نیست که خب نیست، دیگر تا انسان بتواند خب باید رعایت این مطالب را داشته باشد. اینجا مباحث خیلی زیاد است، حالا وارد این قضایا نشویم.

علی کل حال برای پدر لازم است که نسبت به امور اطفال و امور زن و بچه از نقطه نظر دینی اهتمام داشته باشد نه از ظاهر نان و آب، نان و آب پنج درصد مسأله است، ده درصد قضیه است، باید مواظبت داشته باشد بر آنها نحوه رفتار آنها را زیر نظر بگیرد، با چه کسانی حرف می‌زنند، با چه کسی رفت و آمد می‌کنند، با چه کسی برخورد می‌کنند، وضعیت آنها چه وضعیتی است. التفات کردید؟

یک وقت در زمان مرحوم آقا یک شخصی آمد و ایشان از حالات بچه‌هایش سؤال کردند، اتفاقاً بچه‌های خوبی هم داشت، دو تا پسر داشت، هر دو پسرهای خوبی بودند، سنشان حدود هفده و هجده سال بود، ایشان گفتند آقا چرا شما اینها را به مسجد نمی‌آورید؟ و چرا در مجالس قرآن ما و در مجالس دعا نمی‌آورید، ایشان یک خنده‌ای کرد گفت آقا ما اینها را به امام زمان سپرده‌ایم! امام زمان، بله، بله ایشان فرمودند اگر اینها مریض بشوند اینها را هم به امام زمان می‌سپرید یا به طبیب مراجعه می‌کنید؟ چرا برای نان و آب اینها به امام زمان نسپردید؟ یا برای سلامتی اینها نسپردید؟

و همان طور هم شد این دو تا پسری که بچه‌های خوب و خوش نفس و صالحی بودند بر اثر به امام زمان سپردن این آقا افتادند در یک وادی و رفتند که رفتند که رفتند، تا آخر خط هم رفتند! درست شد؟ یعنی چه به امام زمان سپردن؟ مگر امام زمان نشسته بچه‌های شما را نگاه دارد؟ آنقدر کار دارد امام زمان که کارهای خیلی مهم‌تری دارد. این حرفها یعنی چه؟

هر شخصی موظف است و مکلف است بر اینکه مواظبت داشته باشد، مراقبه باید داشته باشد، روزی خواهد رسید، روزی خواهد رسید که راجع به اماناتی که خداوند به ما سپرده است از ما سؤال بشود **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** ... النساء، ۵۸ روایت است از معصوم علیه السلام که فرمودند مقصود از این آیه و باطن این آیه این است آن زن و فرزندی که خدا به عنوان امانت به شما سپرده است چطور در هنگام فوت او را تحویل خدا دادید؟ حالا که دارید از این دنیا می‌روید چطور تحویل دارید می‌دهید؟ آیا همین طور رها می‌کنید یا نه؟ پس بنابراین مسأله خیلی مسأله مهمی هست، اینقدر که اهمیت دارد، و اینقدر مواظبت بر رعایت امور زن و فرزند که انسان در مورد مسائل تربیتی آنها باید اقتدار داشته باشد، از نوسانات نباید بهراسد، از بعضی از ناملایمات و عتاب و خطاب نباید عقب نشینی کند، از صحبت‌هایی که این طرف و آن طرف می‌شود نباید دست از مرام خودش بردارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند کسی که بتواند منزل خود را آن هم در شرایطی فعلی، در شرایط

فعلی منزل خود را طبق آنچه که مورد رضای خدا است از مسائل انحرافی و خلافی دور نگه دارد و به طریق ائمه علیهم السلام آن عائله خود را حرکت بدهد بزرگترین جهاد در راه خدا را انجام داده است، آن هم در شرایط فعلی، در شرایطی که مسائل خارج از محیط از یک طرف، مسائل عائله از یک طرف، طعن و استهزاء رَجِم و آشنا از یک طرف: آقا این حرفها چیست؟ آقا این مطالب چیست؟ این امّلت بازیها چیست؟ این حرفها مال هزار و چهارصد سال پیش بوده است! الآن باید آزاد گذاشت! الآن باید همه راحت باشند! الآن باید رشد داد! الآن همه مردم رشد کرده اند!

چه رشدی کرده اند؟ آیا مغزها زیاد شده است؟ در زمان پیغمبر مغزهای مردم چه قدر بوده، می گویند یک کیلو و چهارصد گرم، پانصد گرم بوده و الآن شده است هشت کیلو؟ شما بکشید ببینید چقدر شده! الآن قد و وزنهای اضافه شده است؟ الآن احساسات با آنچه که در زمان پیغمبر بوده است تفاوت کرده است؟ صد درجه بدتر شده است، صد درجه بدتر شده است. اگر در زمان پیغمبر همان عرب هایی که ما آنها را عرب های بی فرهنگ می نامیدیم وقتی که حمله می کردند و چند نفر را می کشتند، الان به راحتی یک بمب می اندازند و دو میلیون نفر را اعدام می کنند و از بین می برند. حالا بهتر شده یا آن موقع؟ کی رشد کرده؟ الآن مغزها رشد کرده است؟ چه اثری برای ارتقاء انسانی در این زمان به ارمغان آورده اند؟ آیا آن رحم و عطوفتی که در زمان سابق بوده الآن هست؟ بین پدر و پسر، بین رفیق هست؟ بین عائله هست؟ آن مروّت و آن مردانگی که سابق ما

می‌شنیدیم الآن وجود دارد؟ تعلق به مسائل دنیا سابق بیشتر بوده است یا الآن بیشتر است؟ دور شدن از واقعیات سابق بیشتر بوده است یا الآن؟ کدام یک از اینها؟ چه کسی رشد کرده است؟ علم رشد کرده است ولی مسأله‌ای که ما غفلت کردیم مسأله نفس است، علم رشد کرده است ولی این رشد علم در خدمت نفس قرار گرفته است، اگر یک دزد برای دستبرد به منزل بیاید در دست او چاقو باشد بهتر است یا یک اسحله باشد؟ امروز در دست نفس اسلحه مخرب و ویرانگر قرار داده‌اند.

تیغ دادن بر کف زنگی مست *** به که نادان را شود علمی به دست

سابق در دست نفس تیغ و شمشیر بود، الآن در دست نفس اتم است، کدام مخربتر است؟ سابق در درست نفس همین نیرو و قدرت بازوی ظاهری بود، الآن در دست نفس آلات و ادوات و امکانات تخریب کل جامعه بشری است؟ این وسایل مخرب و این برنامه‌های مفسد و اضلال و گمراه کننده‌ای که امروزه متأسفانه برای افساد بشر وجود دارد چه وقت در زمان سابق بوده است؟

اینجا است که وظیفه پدر و مادر در شرایط فعلی جدا شدن از محیط خارج و پرداختن به همان اصولی است که ما آن اصول را فقط و فقط و فقط در کتابها از ائمه علیهم السلام به یاد داریم، جامعه هر چه می‌خواهد بشود، بشود به من چه مربوط است؟ به شما چه مربوط است؟ مبانی هر چه می‌خواهد تدوین بشود، به ما چه مربوط است؟ به شما چه مربوط است؟ آیا آنچه را که من فهمیده‌ام، از آن در روز قیامت سؤال می‌شود یا آنچه را که دیگران می‌گویند؟ دیگران بگویند، دیگران صبح بلند می‌شوند از

خواب هر چه دلشان می خواهد بگویند، به من چه مربوط است؟ از کدامیک سؤال می شود؟ آیا آنچه را که ما فهمیدیم و خداوند نورش را برای ما باز کرده است و متوجّه آن خلاف و متوجّه آن هدایت ما را کرده است، آیا بر این مسأله ما باید پاسخگو باشیم یا اینکه نه امروزه جامعه اینطور است و امروزه مردم اینطور می گویند و امروزه اینطور می پسندند و امروزه اینطور ترجیح می دهند؟ امروزه، امروزه، امروزه، امروزه یعنی چه؟ امروزه یعنی چه؟ من برای خودم یک شخصیت هستم شما برای خودتان یک شخصیت هستید امروزه یعنی چه؟ امروزه اینجور می پسندند! خوب پسندند، مگر امروزه غیر از افرادی هستند که یک یک با هم جمع شده اند و یک فکر را بوجود آورده اند؟ یک مُد را بوجود آورده اند، یک برنامه و پروژه را بوجود آورده اند؟ همین ها هستند دیگر، از آسمان که نیامده است، خوب شما یکی یکی اینها را کنار بگذارید، در پرونده اینها بررسی کنید ببینید چه هستند، ببینید در اینها چند تا می مانند ته قضیه، چند تا آدم درست و حسابی توی اینها می مانند، چند تا آدم بی هوا و هوس به دنبال طرح مسائل امروزه هستند، چند نفر عالم و دانشمند برای مسائل امروزه به دنبال فعالیت هستند، چند نفر می مانند ته قضیه؟ هیچ، هیچ، یک مشت می آیند و یک مسائلی می آورند و مطرح می شود و می شود امروزه.

یک عدّه می آیند و مسائل را به دست می گیرند و می شود امروزه بعد جامعه باید به دنبال چه برود؟ دنبال اینها برود؟ اینجاست که نگهداری و حفظ عائله از دستبرد سایر افراد

واقعاً از مشکل‌ترین مشکلات است، واقعاً از مشکل‌ترین است، انسان می‌خواهد منزل قوم و خویش برود با هزار تا مسأله خلاف شرع در آنجا برخورد می‌کند، می‌بیند کنار شطرنج گذاشته‌اند دارند شطرنج بازی می‌کنند، آقا چیست؟ حلال شده است! دارد منزل قوم خویش می‌رود صدای موسیقی است که از آن طرف اتاق دارد گوش را کر می‌کند. آقا چیست؟ آقا حلال است دیگر، اسلامی دیگر، حلال است دیگر، کدام؟ افرادی که نماز صبحشان را به اول طلوع فجر می‌خوانند! بله، انسان نرود یک مسأله است، برود انسان با این مسائل...

التفات می‌کنید؟ سابق مرزها مشخص بود، مرز مشخص بود هر کس این برنامه‌ها را دارد می‌گفتند که این، آن طرفی است، امروزه متأسفانه در همه خانواده‌ها مسائل خلط شده است، مسائل قاطی شده است. خب طبعاً نفس هم دیگر در اینجا وقتی که مجالسی را ببیند، بیش از آنچه شاید هست یک مقداری هم جلوتر می‌رود و یک مقداری هم پا را فراتر می‌گذارد و تمام اینها به اسم مسائل عادی جلوه می‌کند و محیط را برای انسان ضیق می‌کند، محیط را می‌بندد انسان بخواهد ممانعت کند با فشارهایی از اطراف و با طعن و دق و استهزاهایی از اطراف رو برو می‌شود: آقا اینها همان فقه هزار و پانصد سال پیششان را دنبال می‌کنند! آقا الآن عوض شده است! آقا الآن فتوا عوض شده است! آقا الآن احکام عوض شده است!

سؤال بنده یکی است، آیا امام زمان در این اتاقی که شطرنج دارند بازی می‌کنند پایش را می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ آیا امام زمان در این اتاقی که دارد صدای موسیقی بلند شود پایش را می‌گذارد؟ اگر جرأت دارید بگویید

می‌گذارد، اگر جرأت دارید بگویید می‌گذارد! آیا امام زمان در آن اتاقی که صدای زن بلند است و آوازخوانی دارد پایش را می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ بله این دین، دینی است که والی و ولی او حضرت بقیه الله است، هر کسی می‌خواهد به دنبال آن حضرت باشد دیگر خودش می‌داند. حالا هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید. هر کسی هر چه می‌خواهد بگوید، حضرت هم دلیل را برای همه واضح کرده است و راه را هم برای همه روشن کرده است. تو خواه پند گیر و خواه ملال نه دست کسی را بسته اند که حتماً باید اینجا بیایی، نه پای کسی را بسته اند که باید اینجا بیایی، نخیر، آزاد و راحت و بدون هیچ قیدی، بدون هیچ قیدی.

دیروز در همین منزل مجلس عقدی بود، چند کلمه‌ای هم ما بعد از عقد صحبت کردیم بعد به همان دوستان افراد، رفقا، افرادی که تشریف آورده بودند عرض کردم که یک حرفی به شما بزنم شما هیچ وقت غصه جهنم را نخورید که مشتری ندارد! بحمد الله آن قدر این جهنم مشتری دارد که اگر ما نرفتیم آن طوریش نمی‌شود، به اندازه کافی خدا برایش جمع کرده است، آن بهشت است که مشتری ندارد، بیاییم ما یک کاری برای آن بکنیم، البته بهشت هم دارد، بهشت هم دارد، منتهی ما نگران جهنم و جهنمی‌ها نباشیم به قول مرحوم آقا سیداحمد کربلایی که می‌فرمودند: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است یعنی یک عده باید بروند بحمد الله افراد موجودند! چرا ما برویم؟ چرا ما بیاییم این کار را بکنیم؟ اگر جهنم رفتن واجب کفایی است، من به کفایه هست!

الآن می بینید دستی دستی به زور دارند به جهنم می روند، یعنی آن می گوید نمی خواهیم آن می گوید نه ما می خواهیم بیایم، آن کسی که می آید خودش را در این موقعیت قرار می دهد (دوستان ما می دانند چه می خواهم بگویم) یعنی من به زور می خواهم بروم. آن کسی که می آید خودش را در یک وضعیتی قرار می دهد یعنی من به زور می خواهم به جهنم بروم. خیلی عجیب است خدا فهم را از انسان نگیرد.

هر وقت من با مرحوم آقا برخورد کردم وقتی که حال رفقا را از من می پرسیدند می فرمودند فهمشان چقدر رشد کرده است؟ نمی گفتند حالشان! این فهم خیلی مسأله مهمی است که انسان بفهمد که چه می کند. انسان بداند چه کاری دارد انجام می دهد. و الا حال، یک روز می آید و یک روز می رود. یک روز انسان خواب می بیند یک روز نمی بیند. یک روز انسان حالی پیدا می کند یک روز پیدا نمی کند. شما در مجلس سیدالشهدا بروید حالتان عوض می شود اما از همان مجلس سیدالشهدا بلند شوید بروید در سینما می بینید فوراً حالتان تفاوت کرد، آن حال ما اینجا است، آن حال هم مال آنجا است. شما در مسجد بروید نماز بخوانید حال انبساط پیدا می کنید از همانجا به یک جای معصیت بروید می بینید حالتان تغییر پیدا کرد. این طور نیست که حال مسجد برای همیشه بماند، نخیر، نمی ماند.

مهم همان طوری که بزرگان دستور می دادند این است که انسان این حال را نگه دارد، این حال را پایدار بدارد این حال وقتی که پایدار شد آن وقت تثبیت می شود، آن وقت است که انسان واکنش می شود، دیگر مسائل مختلف نمی تواند در انسان اثر بگذارد، ولی نه امروز

این حال، فردا حال دیگر، دوباره این حال، حال دیگر، ده سال هم بگذرد می‌بیند همین است. چرا؟ چون هی دائماً در حال نوسان و در حال تغییر و تبدل است. پس مسأله رعایت امور عائله از نقطه نظر دینی از مسائل بسیار مهم و از تکالیفی است که خداوند قرار داده است و این تکلیف را پدر و مادر باید به خصوص پدر که جنبه تربیتی را دارد باید نسبت به زن و نسبت و به فرزند باید اعمال کند. اگر اعمال نکرد نه تنها به آنها صدمه رسانیده است بلکه خدا از سهم خود او هم کم خواهد گذاشت. دیگر آن را که باید به او بدهد آن حالی را که باید به او بدهد به او نخواهد داد. چرا؟ چون در امانت کوتاهی کرده است حالا به اهمیت قضیه پی بردید؟ البته مسائل زیادی است که برای فرصتهایی دیگر باشد. ما باید به مطالب مهم‌تر بپردازیم تا اینجا بعضی از تعهدات پدر که نسبت به فرزند و نسبت به زن دارد به طور خلاصه همان طوری که عرض شد باید شخص در محیط منزل برای زن و فرزند وقت بگذارد باید فرصت داشته باشد با آنها بنشیند صحبت کند از مطالب آموزنده بر طبق مراتب خود آنها و بر طبق مراحل استعدادی آنها با آنها حرف بزند محیط را محیط گرم قرار بدهد با آنها رفیقانه باشد نه اینکه فقط جنبه تحکم داشته باشد یعنی احساس رفاقت کند، فرزند خودش را از پدر جدا و دو تا نبیند و صرفاً به خاطر ترس از او اطاعت نکند، البته در بعضی از موارد هم یک اقتدار تربیتی و اقتدار استیلاء و سیطره ابوت ممکن است در بعضی از مواقع هم لازم باشد علی‌کل حال انسان باید نسبت به مواضع

مطالب را ادراک کند، هر موقعیتی را دقیقاً ارزیابی کند تا اینکه بتواند آن رشد صحیح را انجام

بدهد.

نسبت به زن مسأله همین طور است رعایت او و مسائلی که مربوط به اوست هر چیزی را نباید بگوید، هر مطلبی را نباید به رو بیاورد. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمودند زندگی سه قسمت دارد که دو قسمتش بر اغماض است و یک قسمتش بر بخشش است که انسان ببخشد. دو قسمت را اصلاً ندیده بگیرد یک قسمت که هم مجبور است گاهی تذکر بدهد آن هم تذکری بدهد و بعد هم ببخشد و خیلی روی مسأله پافشاری نکند. البته در آن مواردی که احساس می شود که در آن موارد ممکن است باز گذاشتن، مسأله را از دست انسان خارج کند، ارتباطات را از دست انسان بیرون بیاورد، افرادی که به صلاح نیستند آنها در محیط منزل راه پیدا کنند، در آنجا باید استقامت به خرج داد. در آن مواردی که انسان می بیند که آن جنبه تربیتی دارد کم کم به واسطه نفوذ افراد از اختیار او دارد بیرون می آید و دیگران دارند تأثیر می گذارند و تأثیر منفی می گذارند در آن موارد انسان باید بایستد. منتهی به نحوی که آن **بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ** ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ **بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** النحل، ۱۲۵ (باید به طریقی که طریق نیکوتری باشد).

اینها مسائلی است که در ارتباط با پدر و فرزند و تعهدی است که خداوند بر عهده مسؤل

خانواده گذاشته است مطالبی عرض شد. در این باب تمام این مسائل همان طوری که

مبنای ما بر این قضیه است و در سایر مطالبی که مربوط به عائله عرض می‌شود متخذ از متن روایات و همان طوری که وعده داده شده است از مبانی مرحوم آقا رضوان الله علیه و نصّ صحبت‌های ایشان و کلمات ایشان است و من حتی الامکان سعی می‌کنم از خود مطلبی را نسبت به این مسائل اضافه نکنم مگر در جایی که نیاز به توضیح یا نیاز به شرحی داشته باشد.

اما وظایفی که پسر و دختر و یا زن نسبت به شوهر و پدر دارد. آیه شریفه قرآن نسبت به فرزند بسیار آیه عجیبی است و تعبیری که بزرگان در این باب آورده‌اند تعبیر، تعبیر حیرت‌انگیزی است. آیه می‌فرماید: **وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا** الإسراء، ۲۳ **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا** الإسراء، ۲۴ **وَ صَيَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** العنكبوت، ۸ ببینید خدای متعال در اینجا در کنار وجوب اطاعت و عبودیت او آمده است و اطاعت از پدر و مادر را قرار داده است و خیلی این مسأله، مسأله مهمی است.

مسأله‌ای است که حتی اگر من بخواهم پرده بردارم تمام شما تعجب می‌کنید که چطور این مطالب تا به حال به گوشتان نرسیده است. اطاعت از پدر و مادر نسبت به فرزند اطاعتی است که خداوند این اطاعت را در کنار اطاعت

از خودش قرار داده است. حکم کرده است، قضا به معنای حکم تکوینی است، یعنی خداوند براساس عالم تکوین این حکم تشریحی را قرار داده است، این معنا معنای قضا است. حکم کردن، یعنی قضا الهی بر این قرار گرفتن، قضای الهی بر چه قرار می‌گیرد؟ بر امور تکوینی قرار می‌گیرد دیگر. امور تشریحی عبارت است از امور ابتدایی اعتباری و احکامی که این احکام از جانب خدای متعال براساس تکوین و براساس این شالوده خداوند این احکام را اعتبار کرده است و وضع کرده است برای تکامل این شالوده. ممکن بود اگر خداوند خلقی غیر از ما خلق می‌کرد احکامی دیگری را هم برای آنها وضع می‌کرد اما این انسان با این خصوصیت با این استعدادات با این خصوصیات نفسانی با این کیفیت استقامت جسمی و خصوصیات روحی یک احکام خاص به خودش را دارد و قضا ربّک، حکم الهی است از مرتبه اعتبار بالاتر است، حکم است. حکم الهی این است که **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** بالا بروید پایین بیایید **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** باید خدا را فقط عبادت کنید این عبادت عبارت است از حکم الهی، قضای الهی است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ للنساء، ۴۸** خداوند از شرک نمی‌گذرد غیر از شرک هر چه باشد می‌بخشد، مسأله شرک مسأله عجیبی است البته در صورتی که مستعصف نباشد، از روی عناد شرک بورزد. مسأله استضعاف و کوتاه فرهنگی دینی افراد این مسأله دیگری دارد، اگر شخصی از روی عناد به خدا شرک بورزد خداوند از این مسأله نمی‌گذرد و غیر از این هر چه باشد می‌تواند آن توبه را قبول کند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ ۖ يَعْنِي خدایوند حکم کرده است بر اینکه **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** غیر از او را عبادت نکنید. معنای عبادت هم که می‌دانید چیست؟ یعنی در همه مراتب زندگی و همه مراحل زندگی آنچه که مد نظر ما باشد او باشد و بعد بقیه مسائل را بر طبق این فکر و بر طبق این نقطه ما تطبیق بدهیم و اساس حرکت و زندگانی در دنیا را براساس اتجاه به این نقطه و به این هدف تنظیم کنیم، نه اینکه کارمان را انجام بدهیم و وقتی که به آخر رسیدیم فکر کنیم خوب چقدر این قضیه در آن خدا بود. از اول که می‌خواهیم پا را از منزل بیرون بگذاریم با این نیت بگذاریم که این پا الآن دارد برای خدا حرکت می‌کند، اگر یک روز بیاییم این کار را انجام بدهیم آن وقت می‌بینیم با روز دیگر تفاوت داشت، افکارمان تفاوت داشت، اقداممان تفاوت داشت، حرکاتمان، اقداممان، همه اینها فرق می‌کند. **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** هر کس به هر اندازه‌ای که می‌تواند، هر کس در هر مرتبه‌ای که هست، این قضی ربک این حکم، حکم عالم تکوین است **إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** باید احسان کرد. یعنی مسأله احسان به والدین، این مسأله در کنار حکم تکوینی عبادت خدا قرار گرفته است، کنار حکم تکوینی توحید قرار گرفته است. **إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا** اگر یک وقتی یکی از اینها بزرگ شدند و سنشان به شیخوخیت و پیری رسید، از حالت اعتدال خارج شدند یا هر دوی اینها، خوب بالاخره وقتی یک شخصی پیر می‌شود

سَنَسْ بِالَا می‌رود آن اقتضائاتش خب تفاوت می‌کند، مسائلش، حوصله‌اش، سایر خصوصیاتش، تفاوت می‌کند، اگر در مواضعی خلاصه سختی دیدی، ناراحتی دیدی، **فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ** یک وقت خلاصه رویت را به آنها ترش نکنی **فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ** یعنی یک حالت بی‌اعتنایی اه، چی، این چیه؟ این چه شد؟ همین، نمی‌گویند بد نگو، نمی‌گویند فحش نده، حالا بگذریم به مسائل دیگر، همین، یک حالتی که با چشم و ابرو و با کیفیت صورت یک حالت بی‌اعتنایی بشود.

در روایت داریم که حضرت فرمود اگر خدا کمتر از این کلمه سراغ داشت برای ابراز بی‌اعتنایی آن کلمه را به کار می‌برد، دیگر کمتر از این کلمه‌ای خدا نداشته است که بگوید. می‌دانید چه می‌خواهم عرض کنم؟ می‌خواهم عرض کنم اگر انسان در ارتباط با پدر و مادر، اگر در ارتباط با پدر و مادر خدای نکرده، خدای نکرده، بخواهد کمی از این مسائل را انجام بدهد تمام عبادات او همه بر هوا رفته است، تمامش از بین رفته است. مرحوم آقا می‌فرمودند کلید بهشت برای فرزند پدر و مادر است، پدر و مادر، حالا این کلید را دیگر ما برداریم ...

در یک جا رفتیم یک بنده خدایی بود این داشت از والده‌اش که مریض شده بود نگه‌داری می‌کرد، رفته بودیم برای دیدنش به اتفاق مرحوم آقا خب طبعاً مریضی بود مُقَعَد و زمین‌گیر و احتیاج به پرستاری بیشتری داشت. به نظر می‌آمد افراد خانواده یک قدری ملول شده بودند، خسته شده بودند، پرستاری بیشتری می‌خواست، پرستاری زائدی را می‌خواست. مرحوم

آقا این مسأله را احساس کردند، ایشان یک مطلبی را فرمودند یک روایتی را که اگر افرادی که در یک همچین موقعیتی قرار می‌گیرند ... واقعاً خدا باید به انسان توفیق بدهد، یعنی از یک طرف انسان این سفره باز را می‌بیند و از یک طرف عدم استعداد و عدم اهتمام خودش را هم می‌بیند، خلاصه در اینجا دیگر باید فقط انسان از خدا توفیق را بخواهد. ایشان می‌فرمودند اگر بدانید که در این ممرضیت و پرستاری از این مادر در هر روز چقدر خدا به شما خواهد داد، از خدا می‌خواهید تا عمر دارید مادرتان در همین حال بماند! تا عمر دارید در این حال بماند! مبادا یک وقتی خوب بشود و این توفیق این نحوه عمل و این نحو پرستاری سلب بشود یا به اصطلاح منتفی بشود.

ما خیال می‌کنیم همین که بگوییم یک راه خدا و یک سلوک و بله ما سالک شدیم در راه ... اما وقتی که به حقیقت و واقعیت مسأله نگاه می‌کنیم می‌بینیم سلوک این است، سلوک عبارت است از تحصیل رضای والدین، این معنا، معنای سلوک است. حالا والدین هر کس می‌خواهند باشند، باشند، خودشان می‌دانند، بین خود و بین خدای خودشان.

آمد پیش مرحوم آقا آن شخص و گفت آقا پدر من کمونیست است، اصلاً دین ندارد، مرام دیگری دارد، برای خودش کمونیست است، اصلاً به طوری کلی ... من چه قسم با او برخورد کنم؟ چه نحوه با او برخورد کنم؟ برخوردش را با او تغییر داده بود، بی‌اعتنایی می‌کرد ... مرحوم آقا می‌دانید چه فرمودند؟ شما این کلمه را از کس دیگر شنیده‌اید؟ فرمودند

مانند يك شيعه اميرالمؤمنين عليه السلام بايد با او برخورد كنى، او كمونيست است بين خود و بين خداى خودش به تو چه مربوط است؟ تو وظيفهات را بايد انجام بدهى، مانند يك شيعه اميرالمؤمنين، در عين حالى كه خب عقائد او را قبول نمى كنى، مبانى او آنها را نمى پذيرى، به هر چه او گفت تن در نمى دهى، بايد همين طور باشد در آيه شريفه هم داريم **وَ إِن جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا** ... لقمان، ۱۵ اگر در جايى كه احساس مى كنيد تكليفى بر تو تحميل کرده اند كه بر خلاف تكليف الهى است در آنجا اطاعت نبايد بكنى. اما نه اينكه در روى آنها هم بايستى با لحن ملايم **وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلَا كَرِيمًا** خيلى با كلام نرم: نه پدر جان، نه مادر جان، اين مطلبى را كه شما مى گوييد بالاخره جاي تأمل دارد، جاي صحبت دارد، حالا من بروم فكر كنم، حالا بروم رويش نظر بدهم، بعد كم كم به يك نحوه اى انسان ...، اما بلند شود در قبال آنها، چرا؟ راهى است كه خدا قرار داده است، خدا قرار داده است.

يادم مى آيد در زمان گذشته در آن سفرى كه به كربلا مشرف شده بودند در خدمت مرحوم آقاى حداد از يكي از دوستان مرحوم آقا ايشان گلایه داشتند، به مرحوم آقا مى گفتند چرا شما اين مطالب را نمى گوييد به اين شخص؟ ايشان شخصى بود كه نسبت به مرحوم آقاى حداد خيلى علاقه داشت، خيلى علاقه زيادى داشت و از هر فرصتى براى رفتن به كربلا و زيارت ايشان استفاده مى كرد، پدر او شخصى بود كه با رفتن او مخالف بود، خيلى با ايشان ميانه اى نداشت البته رفت و آمد داشت ولى

نمی‌خواست حالا فرزندش خیلی با ایشان ارتباطی داشته باشد، راضی نبود که بلند شود و برود. و این شخص به قول مرحوم آقا می‌آمد وقتی که آنجا می‌رسید تلفن می‌کرد که من اینجا هستم و دیگر کار از کار گذشته است و ما دیگر رفتیم و اگر اول می‌گفت خب پدرش نمی‌گذاشت.

بعد آقای حداد می‌فرمودند (ببینید چه قدر مسأله دقیق است) آقا این چه زیارتی است که پدر شما راضی نیست؟ آقا این چه زیارتی است که پدر شما ناراحت است و از رفتن شما [ناراضی است؟] شما خیال می‌کنید با این زیارت چیزی به دست می‌آورید؟ کسی که یک ولی‌خدایی را دوست دارد، ولایت او را دوست دارد و راه او را دوست دارد... یا فقط صورت ظاهری او را دوست دارد؟ صورت ظاهری که در همه یکی است، آن ولی‌خدا و آن عارف می‌گوید راه من راه توحید است، راه من راه رسول خدا است، راه من راه اسلام است و خدا این طور دستور داده است، اگر می‌خواهی به دنبال من باشی نباید بیایی به کربلا و نباید من را ببینی.

در جلسه گذشته نسبت به آن شخصی که مخالفت می‌کرد و زن و بچه خود را تنها می‌گذاشت و می‌رفت در شبهای جمعه در خدمت آقای حداد می‌ماند در آنجا عرض شد که ایشان چقدر با تشمت و چقدر با حدت و شدت با او برخورد می‌کردند. چرا؟ به خاطر اینکه راه خدا که راه ظاهر سازی که نیست، خدا می‌گوید اگر می‌خواهی به طرف من بیایی باید از این در وارد شوی، برای منزل آمدن راه را پشت بام

قرار نداده‌اند، راه را درب قرار دادند، باید از درب وارد شد. حالا ما می‌خواهیم از پشت بام برویم، نردبان می‌اندازیم، از پشت بام طناب می‌اندازیم برویم بالا، خب صاحبخانه راضی نیست، در این منزل نامحرم وجود دارد، در این منزل زن وجود دارد، در این منزل مسائل خاص به خودش وجود دارد، شما که از بام منزل می‌خواهید وارد شوید یعنی بر خلاف نظر صاحبخانه و تحمیلًا علیه و تکلیفًا علیه ... شما می‌خواهید چکار کنید؟ وارد بشوید؟ خب چشمتان به نامحرم می‌افتد. در این منزل اسرار وجود دارد و شما نباید متوجه بشوید. هان؟ راه قرار داده‌اند، زنگ قرار داده‌اند، دم منزل باید زنگ را بزنید، جواب دادند آقا بفرمایید یا نفرمایید یک وقت دیگر، بسته به نظر صاحبخانه است که برای شما وقت قرار بدهد. راه خدا و حرکت به سوی خدا با دور زدن جور در نمی‌آید راه راهی است که رسول خدا گفته، کدام راه؟ راهی است که اویس انتخاب کرد، در تمام مدت عمرش پیغمبر را ندید همه هم قضایا را می‌دانیم، از شدت علاقه و عطش زیارت رسول خدا دیگر روی زمین بند نمی‌شد دیگر صبرش به انتها رسید، به انتها که رسید مادرش اجازه داد آن هم برای نصف روز، ببیند چقدر دقیق است، مسائل چطور برنامه‌ریزی شده است، برای نصف روز اجازه می‌دهد، بلند می‌شود می‌آید به مدینه که می‌رسد می‌بیند پیغمبر نیستند، ای داد و بیداد، برنامه چیست؟ این که پیغمبر مدینه نباشد، اگر رسول خدا در مدینه بود چیزی گیر این نمی‌آمد. پیغمبر نباید در مدینه باشد، نصف روز بیشتر که مادر اجازه نداده، همان رسول خدا به او می‌گوید برگرد، باید

برگردی، نصف روزی اجازه گرفتی طبق تعهد خودت باید برگردی، این را می گویند راه خدا، بعد می شود اویس .

بیخود که پیغمبر نفرمودند در روز قیامت، به اندازه گوسفندان تمام جزیره العرب این می تواند شفاعت کند، یعنی به تعداد تمام احشامی که وجود دارد در یمن و ... این می تواند شفاعت کند، این چه استعداد و چه تحملی در او به وجود آمده که آنقدر را می تواند از عذاب نجات بدهد. برای چه؟ چون راه رسول خدا را رفت، نیامد بگوید من حالا به پیغمبر علاقه دارم ولش کن، حالا به مادرم می گویم شترم مریض شد توی راه، نمی دانم، نیم روز هم برای او ماندم نمی دانم پنچر شد، شتر که پنجر نمی شود! فرض کنید مرضی می گیرد برای آن ماندم، نمی دانم دو روز هم تب کردم، از این حرفها هم می تواند بزند، مادر بیچاره را هم می تواند گول بزند، مادر که علم غیب ندارد و از او هم می پذیرد، ولی چه؟ از کیسه اش رفته، نیم روز گفت نیم روز باید بمانی و همین که رفت پیغمبر وارد مدینه شد، این رفت از مدینه بیرون پیغمبر آمد و پیغمبر چه می گوید؟ می گوید:

انّی اشّاء رائحه الرحمن من طرف الیمن،

من بوی خدا را می شنوم نه بوی بهشت را، من بوی خدا را از جانب یمن می شنوم، این می شود اویس .

جناب آقای فلان چرا؟ شما علاقهات به آقای حداد به اندازه اویس بود؟ واللّه نبود. این را می دانم، نبود اینطور. آقای حداد هم که می خواهد تو را تربیت کند، می خواهد تو هم یک اویس بشوی برای خودت، چرا داری سر خودت را کلاه می گذاری، چرا راه سعادت را داری

الآن به روی خودت می‌بندی؟ تو می‌دانی با همین متابعت و موافقت و اطاعت از پدرت همان چیزی گيرت می‌آید که هزار دفعه اگر بروی و ایشان را ببینی شاید به آن مقدار نرسی؟ خیلی بیشتر از آن، چرا؟ کار دست خداست خدا می‌گوید من اینجوری می‌دهم، کی می‌تواند جلوییش را بگیرد؟ می‌گوید من اینجوری می‌دهم و اینجوری نمی‌دهم، نتیجه‌اش هم روشن است.

دیگر وقتی خیلی، وقت گذشته و عرض کنم حضورتان که ما راجع به اطاعت از فرزند دو مسأله هست یکی اطاعت فرزند از پدر و مسأله مهمتر و مهمتر و بسیار مهمتر اطاعت زن از شوهر است. انشاء الله وعده برای جلسات آینده.

اللهم صل على محمد و آل محمد